

روز جهانی فلسفه با یادداشت‌هایی از علی‌اصغر مصلح و محسن آزموده و معرفی یک کتاب

ایران امروز و فلسفه

علی‌اصغر مصلح

شاید فلسفه شگفت‌ترین دستاورد فکری بشر در طول تاریخ باشد. اگر عقل بزرگ‌ترین دارایی آدمی باشد، بیش از هر جا در ذهن و زبان فلاسفه نقش آفریده است؛ نقشی که هنوز ادامه دارد و در مباحث کلان جهان امروز، فلاسفه همچنان از مراجع تفکر و افق‌گشایی هستند و هر جا سخنی از انسان و حقیقت و رستگاری و دین و سیاست و اجتماع و طبیعت و علم و اخلاق و هنر باشد، نام فلاسفه به میان می‌آید. فلسفه در فرهنگ ایرانی نیز همواره پراهمیت بوده و به صورت‌های مختلفی نقش آفریده است. امروزه فلسفه علاوه بر اینکه رشته‌ای دانشگاهی با گرایش‌های مختلف است، طیف وسیعی از علاقه‌مندان به فلسفه در محافل غیردانشگاهی مباحث اهل فلسفه و آثار انتشار یافته در این حوزه را دنبال می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که هنوز به طور جدی درباره نقش فلسفه و اهالی فلسفه در ایران امروز پرسشی صورت نگرفته است. فلسفه چه در مقام ژرفاندیشی در بنیادها، چه در توصیف زمانه، چه در طرح کلان مقولات و نظریات در سایر علوم، چه در مفهومی کردن معانی و دریافته‌های روحی و معنوی، چه در افق‌گشایی و طرح نظریات نو همواره ذهن‌ها را به حرکت واداشته و منشأ اندیشه‌هایی در مراتب انضمامی‌تر بوده است. اما شاید اکنون وقت مناسبی باشد که اهل فلسفه ایران، به اقتضای مشترکات و تعلقاتشان، به توان و امکانات خود برای نقش‌آفرینی در ایران امروز بپردازند. بعد از پشت‌سر گذاشتن حدود هشت دهه فعالیت آموزشی و پژوهشی در فلسفه دانشگاهی، انتظار می‌رود که اهل فلسفه گفت‌وگویی درباره وضع و نقش خود در گذشته و اکنون ایران را آغاز کنند. شاید وجه مشترک فلاسفه از دوران باستان تا معاصر کوشش برای رسوخ در قلمرو اندیشه و طرح دانی‌های متناسب با زمان برای به‌بودن و به‌زیستن باشد. اگر این دریافت را بپذیریم، عهد دیرین اهل فلسفه مقتضی بازپرسیدن از

وضع فلسفه در ایران امروز است.

امروز همه کوششها برای روشن نگه داشتن چراغ فلسفه مفید و مغتنم است. ترجمه و تدریس و پژوهش فلسفه در هر صورت کاری شایسته است، اما روزگار ما اقتضای همراهی و همگرایی بیشتری دارد. برخی وضع اهالی فلسفه را همچون مجمع‌الجزایری توصیف می‌کنند. اگر چنین باشد، آیا نباید قصد گونه‌ای همگرایی و همراهی را مطرح ساخت؟ به فرض اهمیت یافتن چنین قصدی، در گام اول باید دو گونه تعامل و گفت‌وگو را دامن زد؛ یکی گفت‌وگو در میان خود اهل فلسفه و دیگری گفت‌وگو و تعامل با اهل سایر رشته‌ها و حوزه‌ها. نسل اهل فلسفه امروز از سویی باید «دیالوگ» را بیش از گذشته پیشه خود سازد و از سوی دیگر باید دانایی و درک خود را تمام درک نداند. شاید روزی فلسفه ملکه علوم بود، اما امروز هیچ حوزه دانایی، پادشاه دیگر حوزه‌ها نیست. گاهی در يك شعر یا اثر علمی و هنری یا يك فیلم و حتی سخنی از رهبران معنوی و انقلابیون، نکته‌ای اظهار می‌شود که باید با تمام وجود نیوشای آن بود. شاید این ویژگی دوران ما باشد که سخن بدیع و معرفت‌زمانه، منحصر در هیچ رشته یا حوزه خاصی نیست. به همین جهت، اهل فلسفه باید گفت‌وگویی همه‌جانبه با نمایندگان سایر علوم و حوزه‌ها را نیز تقویت کنند. اهل فلسفه ایران می‌توانند ایران را یکی از مسائل کانونی خود قرار دهند و با نظر به تجارب شکل‌گیری و تثبیت عقلانیت در اقوام مختلف، سرنوشت عقلانیت در ایران را بررسی کنند و وضع اخلاق و توسعه و محیط زیست و قانون و سیاست و دین در ایران را دوباره مورد ژرفاندیشی قرار دهند.

اگر اهل فلسفه از نقش و کارآمدی خود پرسیدند، راه برای طرح این پرسش از سایر علوم و دانایی‌ها هم باز می‌شود. در ایران امروز یکی از اساسی‌ترین پرسشها «نقش دانایی در زندگی» است. آنان که تحولات تاریخ را براساس میزان رشد دانایی دنبال می‌کنند، از وضع کنونی ایران در حیرتند. از این منظر سرپرسش ایران امروز آن است که با وجود فرهنگ و تاریخی بدین حد نیرومند و درخشان، بر این فرهنگ چه رفته است که در حال رفتاری است که با اوصافی چون خود ویران‌سازی قابل اشاره است. در دورانی که تمامی مصالح و منافع ملتها وابسته به همگرایی و تقویت خردجمعی برای توسعه و حفظ محیط‌زیست و رقابت در سطح بین‌المللی برای رسیدن به شرایط متعادل و متوازن و مقابله با بحران‌های جهانی است، چه می‌شود که تمامی انرژی و توان مردم در جهت ستیزه و مقابله و رفتارهای فرسایشی قرار می‌گیرد. چرا با وجود خردمندان پرشمار، خردپیشگی نزول می‌کند و بلندترین صداها به سوی نزاع و واگرایی دعوت می‌کنند.

اهل فلسفه بیش از دیگران به وضع فروپاشی و گسست و سستی ارزشها و

بنیادها و قوف دارند. آنکه به هستی و نیستی خو کرده، از سویی موقعیتهای مرزی و نزدیک شدن به سرحدات عدم را می‌شناسد و از سویی دیگر نزدیک شدن نوپدیدارها به اقلیم وجود را می‌بیند. هرگونه ورود فلسفی به جهان امروز مستلزم این توجه است که اصلاً در چه جهانی زندگی می‌کنیم. جهان کنونی بیش از گذشته با هست و نیست شدن پدیدارها روبه‌رو است و ایران امروز هم تحت‌تاثیر این رخدادها در حال زیر و زبر شدن است. در چنین شرایطی اهل فلسفه می‌توانند دگرگونی بنیادها را شرح دهند. ایران امروز در حال تجربه واژگونی ارزش‌هاست. تجربه‌ای که شبیه آن را در تاریخ خود سراغ ندارد. توصیف و تبیین وضعیتی که پیش از این تجربه نکرده‌ایم، نیازمند شکل‌گیری مفاهیم جدید در زبان فارسی است و باز این اهل فلسفه‌اند که می‌توانند در کنار شاعران و حکیمان مفاهیم مناسب برای اندیشیدن در باره رخدادهای بزرگ را فراهم کنند. ایران امروز در حال تجربه فروپاشی‌هاست. اهل فلسفه شایسته‌ترین گروهی هستند که می‌توانند با کسانی که این شرایط را تجربه کرده و درصدد درک و فهم آنند، به گفت‌وگو بنشینند. اهل فلسفه می‌توانند بساط خداوندان خودمطلق‌انگار را به نقد کشند. آنها علی‌رغم وقوف به کاستی همه طرح‌ها می‌توانند، باز به زندگی آری گویند و طرح‌های بهبودبخش را مورد بحث قرار دهند. اهل فلسفه اوتوپیا را می‌شناسند، اما با نظر به تجارب تاریخی، شیفته هیچ اتوپیایی نیستند. آنها با وجود داشتن دریافتهای خاص خود، توان ورود به دیالوگ با «دیگران»، بدون خودبنیاداندیشی دارند. آنها می‌توانند با فاصله گرفتن از داشته و پنداشته خود وارد گفت‌وگو با دیگران شوند و بدون مهر ختم زدن بر اندیشه‌ای به عنوان نتیجه نهایی، همچنان آماده گفت‌وگوهای بیشتر باشند. اهل فلسفه زندانیان در ایدئولوژی‌هایدگری استیز و فاجعه‌ساز را می‌توانند تشخیص دهند و اسباب شکل‌گیری آنها را نشان دهند. در زمانی زندگی می‌کنیم که سیاست به مهندسی هیجانات و کنش‌ها تبدیل شده است. قدرت هیچ‌گاه مانند امروز خودبسندگی نبوده است. قدرت در تاریخ ایران همواره روئی به دین و حکمت و دانایی و عرف داشته است. اما اکنون قدرت خودبنیاد ظاهر شده و اگر هم از دین و عرف و عقل سخن گوید برای ترمیم و تجدید خود است. اهل فلسفه می‌توانند پیشگام ورود به این عرصه‌های دشوار باشند.

زمان ما زمان آفتابی شدن نهایت‌ها و به تمامیت رسیدن‌ها و در عین حال سر زدن امکانات جدید است. سفت و سخت‌های گذشته همه در معرض زوال یا تردیدند. باورمندان بدون تفکر در این شرایط به عزا می‌نشینند، اما آنان که زمان را طلیعه بروزات جدید هستی می‌دانند، به استقبال هر نو می‌روند. تعارضات امروز بزرگ‌تر از تعارضات قرن

هجدهم اروپاست. برای حضور در میدان تعارضات امروز کمینه شرط، توانِ خلعِ نعلینِ گذشته و عریان شدن از ماسبق، در مصاف با بحران‌هاست. اهل فلسفه می‌توانند در زمانه ناکامی و عسرت و بحران پس از بحران و تجربه «نازندگی»، افتان و خیزان طی طریق کنند.

ما در ایران امروز هم شاهد مصرف شدن و رو به پایان بودن رودخانه‌ها و جنگل‌ها و خاک و آب هستیم و هم ناظر فرسایش و به باد رفتن عناصری از فرهنگ خویشیم که در گذشته سبب پایداری این فرهنگ و ترمیم‌بخش مناسبات و موجود تعادل در زندگی بوده‌اند. در مسیری قرار گرفته‌ایم که هر چه گذشته، بیش از پیش راستی و ایمان و ارزش‌ها در میدان اختلاف و رقابت‌های قدرت و تقابل‌های ناشی از عدم مفاهیم از بین رفته‌اند. در حال حاضر با دو پدیده روبه‌رو هستیم. یکی سر زدن استعدادها و توهم‌آفرین فرهنگ گذشته خود و دیگری جریان آرام‌اندیشیدن و نوجویی در مقابل رویدادها. اگر استعداد اول بر زندگی ما غالب شود و راه استعداد دوم بسته شود، آینده تاریک‌تری در پیش داریم. به یاد آوریم که آن شوریده بزرگ برای دو‌یست سال پس از خود، پیش‌بینی نیهیلیسم کرد. اکنون در نیمه دوم دوره پیش‌بینی‌شده به سر می‌بریم. ما در حال تجربه نیهیلیسم عریان و منفعل، با کمینه کوششی برای فعال شدن هستیم. اگر در حال تجربه نیهیلیسم پسا عقلانیت مدرن بودیم، شاید می‌توانستیم شادان در مسیر به تمامیت رسیدن آن و پشت‌سر گذاشتن تعینات قرار گیریم، اما به نظر می‌رسد که هنوز در آستانه پرسش ژرف از نیهیلیسم قرار نگرفته‌ایم. آیا در حال فراروی از نیهیلیسم منفعل به فعالیم یا مشغول نزاع بی‌پشتوانه حقیقت‌جویی در مسیر خودویرانگری؟ با توجه به همین شرایط است که ایران امروز منطقه‌ای آتشفشانی است. این آتشفشان که ناشی از اندرونیات متعارض جان و فرهنگ و تاریخ ایران است، می‌تواند سهمگین‌تر از آتشفشان‌های نیمه‌خاموش در قله کوه‌ها باشد. فلسفه در جهت توصیف و بیان اسباب بحران‌های فعلی می‌تواند نقش ایفا کند، اما بروز این توانایی‌ها مستلزم شکیبایی و جدیت در تفکر، قدرت درونی و تاب‌آوری برای «خراب» «ساختن» است.

جنبش اعتراضی ماه‌های گذشته در ایران، نمودی از بحران در لایه‌های زیرین و موضوعی اساسی است. اسباب بروز چنین حرکتی را برخی از اهالی فلسفه از سال‌های قبل به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد بحث قرار داده بودند. بزرگ‌ترین خطای رایج در ایران تقلیل دادن امور به سطح اجتماع و سیاست است. شعارهایی که در هفته‌های گذشته شنیده شد، ریشه در لایه‌های زیرین باور جوانانی دارد که متعلق به زمانی متفاوتند. ما در ایران امروز با مردمانی روبه‌رویم که ساعت هستی و حقیقت‌شان براساس افق‌های مختلف تنظیم شده است. به بیان فلسفی‌تر

با پدیده ناهم‌زمانی روبه‌رو هستیم. رمز شکل نگرفتن دیالوگ در درجه اول «ناهم‌زمانی» است. از ناهم‌زمانی، «ناهم‌زمانی» نتیجه می‌شود. اهل فلسفه در این باب سخن‌ها دارند. آنها می‌توانند هم کار نقد صورت‌های تعین‌یافته حقیقت که به قالب‌های بیرمقی تبدیل شده‌اند برعهده گیرند و هم نابسندگی دعوت‌هایی که به سوی سستی و آشوب بیشتر می‌کشاند.

می‌دانیم که تکثرگرایی‌های فلسفی در ایران چنان زیاد است که نمی‌توان آنها را به سوی وحدت نظر دعوت کرد، اما می‌توان این تکثر را به امتیازی برای شکل‌گیری گفت‌وگویی غنی و ثمربخش‌تر تبدیل کرد. می‌توان گفت‌وگوهای با ظرفیت‌های بالاتر را مقصود قرار داد. اهل فلسفه می‌توانند الگوهای از جریان «دیالکتیک» و «دیالوگ» در شرایط سخت را به نمایش گذارند. آنها می‌توانند فراتر از احساسات و هیجان‌ها، دریافته‌های خود را در جهت شکل‌گیری صورت‌های بدیع اندیشه به کار گیرند. ظهور نسل معترض را می‌توان درس‌آموزترین پدیدار در سال‌های اخیر تلقی کرد و به اسباب بنیادی‌تر آن اندیشید. گفت‌وگویی فلسفی در شرایط کنونی مستلزم آمادگی بدون قید و شرط برای رویارویی با نوپدیده‌هاست. از شواهد برمی‌آید که در حال ورود به شرایط تعلیق و آشفتگی (کائوس) بیشتری هستیم. در زمانی که بیم امواج از هر سو می‌رود، اهل فلسفه و تفکر باید بر کوشش و کاوش خود برای کشف قلمروهای ناشناخته بیفزایند. در چنین شرایطی سخت‌ترین کارها کشف امکانات فکری جدید است، همان که سرچشمه همه امیدهاست.

زمان ما زمان آفتابی شدن نهایت‌ها و به تمامیت رسیدن‌ها و در عین حال سر زدن امکانات جدید است. سفت و سخت‌های گذشته همه در معرض زوال یا تردیدند. باورمندان بدون تفکر در این شرایط به عزا می‌نشینند، اما آنان که زمان را طلوعه بروزات جدید هستی می‌دانند، به استقبال هر نو می‌روند.

ما در ایران امروز با مردمانی روبه‌رویم که ساعت هستی و حقیقت‌شان براساس افق‌های مختلف تنظیم شده است. به بیان فلسفی‌تر با پدیده ناهم‌زمانی روبه‌رو هستیم. رمز شکل نگرفتن دیالوگ در درجه اول «ناهم‌زمانی» است. از ناهم‌زمانی، «ناهم‌زمانی» نتیجه می‌شود. اهل فلسفه در این باب سخن‌ها دارند. آنها می‌توانند هم کار نقد صورت‌های تعین‌یافته حقیقت که به قالب‌های بیرمقی تبدیل شده‌اند برعهده گیرند و هم نابسندگی دعوت‌هایی که به سوی سستی و آشوب بیشتر می‌کشاند.

پاسخ به چند انتقاد

فلسفه و واقعیت روزمره

محسن آزموده

یادداشت نگارنده در روز چهارشنبه 25 آبان در صفحه اندیشه (11) روزنامه اعتماد، به مناسبت روز جهانی فلسفه با عنوان «گمشده در هورقلیا» با واکنش انتقادی چند دوست صاحب‌نظر همراه شد. ادعای اصلی در آن یادداشت آن بود که فلسفه و اهالی آن در ایران سخت محافظه‌کارانه است و بی‌مناسبت به وضعیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به‌سر می‌برد. يك علت آن را تلقي منفي فلسفه در ایران نسبت به تغییر و تحول و در نتیجه تاریخ معرفی کردم و اینکه اهالی فلسفه به جای واقعیت جاری و ساری و در حال پوییش، به دنبال حقایق ثابت و لایتغیر در فراسوی جهان محسوس هستند و در نتیجه گسسته و منعزل از زندگی روزمره و اتفاقات آن به‌سر می‌برند.

به این ادعاها سه انتقاد شده بود که به نظر هر سه با تعدیلهایی درست است و لازم به توضیح. در آن یادداشت يك اشتباه تاریخی هم رخ داده بود که پیش از پرداختن به سه انتقاد مذکور، آن را تصحیح می‌کنم. آنجا نوشته بودم متولی برگزاری همایش روز جهانی فلسفه در ایران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انجمن بین‌المللی حکمت و فلسفه ایران بود (به نقل از ویکی‌پدیای فارسی) که یکی از استادان متذکر شد، این ادعا خطاست و «برگزارکننده روز جهانی فلسفه در سال 2010 (1389) موسسه حکمت و فلسفه بود و پژوهشگاه نقشی نداشت.»

اما چنان‌که اشاره شد، گذشته از این سه خطای سهوی، به یادداشت سه انتقاد دیگر هم وارد شد؛ نخست اینکه در آن یادداشت به اطلاق درباره همه اهالی فلسفه در ایران سخن گفته‌ام که نسبت به وقایع و رویدادها بی‌تفاوت هستند، درحالی که به درستی همه اهل فلسفه در ایران چنین نیستند و در گوشه و کنار، به خصوص بیرون از فضاهای رسمی دانشگاهی، افراد و گروه‌های اهل فلسفه هستند که آن نگرش نسبت به فلسفه را ندارند، نسبت به وقایع روز حساس هستند و اتفاقاً با همان نگرش و رویکرد و روش فلسفی، نسبت به وقایع روز واکنش نشان می‌دهند و به درجات و اشکال مختلف می‌کوشند از فلسفه و با فلسفه، در رابطه با واقعیت جاری بیندیشند و افکار خود را با دیگران در

میان بگذارند. البته شمار این افراد و گروه‌ها چشمگیر نیست و ادعای یادداشت مذکور هم آن بود که اصولاً ریل‌گذاری فلسفه دانشگاهی در ایران برمبنای اعتزال و کناره‌گیری از امر روزمره و اصولاً تحقیر و ناچیز شمردن آن است و اهالی فلسفه بر همین مبنا - یا به علل دیگری- عموماً محافظه‌کار و بسیار دست به عصا هستند.

اما انتقاد دوم این است که باید میان روشنفکر و فیلسوف یا اهل فلسفه تمایز گذاشت. آنکه بنا به پیش فرض، باید نسبت به امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جاری حساس باشد، روشنفکر است. فیلسوف یا اهل فلسفه به طور عمومی و عادی چنین ضرورت و ایجابی ندارد. البته حساسیت و مسوولیت‌پذیری نسبت به وقایع روز، برای همگان یک فضیلت اخلاقی و ویژگی مثبت تلقی می‌شود، اما عموم به علل و دلایل مختلف چنین نیستند یا به آن علاقه‌ای ندارند. فیلسوف یا اهل فلسفه هم ضرورتاً و الزاماً تعهدی به واقعیت جاری و ساری ندارند، حتی فیلسوفان یا آن دسته از اهالی فلسفه که مشخصاً به حوزه‌هایی مرتبط با امور اجتماعی و سیاسی و اخلاقی مثل فلسفه سیاسی یا فلسفه اخلاق می‌پردازند، ممکن است میان عمل و نظرشان تناظر تام برقرار نباشد و در عالم اندیشه به گونه‌ای بیندیشند و در علم نظر به شکلی دیگر. این روشنفکر است که بنا به تعهد روشنفکری باید نسبت به وقایع جاری حساس باشد و در قبال آنها موضع داشته باشد و این موضع را صراحتاً و در فضای عمومی بیان کند. البته در یادداشت مذکور هم تنها به شرح و توصیف حال و هوای فلسفه در ایران پرداخته بودیم و از گرایش عام اهل فلسفه (نه همگان) به دوری‌گزیدن از واقعیت جاری و برای آن هم دست‌کم یک علت درونی (باتوجه به نوع نگرش به فلسفه) ذکر کرده بودیم.

انتقاد سوم این است که اصولاً آن نگاه و رویکرد به فلسفه غلط است و قرار نیست فلسفه یا اهالی فلسفه به امور جاری بپردازد، همچنان‌که مثلاً فیزیک یا شیمی یا زیست‌شناسی یا ریاضیات چنین نیستند یا عموماً از یک زیست‌شناس یا مهندس یا پزشک انتظار نمی‌رود که نسبت به وقایع روز واکنش نشان بدهد. البته مقایسه فلسفه به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی و شاید بتوان گفت اصلی‌ترین آنها، با علوم پایه یا علوم کاربردی خالی از مناقشه نیست. اما به هر حال فلسفه عنوانی کلی برای حوزه‌ها و شاخه‌های نظری متعددی است که شامل مباحثی چون متافیزیک و فلسفه ذهن و فلسفه ریاضی و فلسفه منطق و فلسفه فیزیک و... هم می‌شود و روشن است که موضوع این مباحث، برخلاف شاخه‌هایی چون فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست و فلسفه علوم اجتماعی و... مستقیماً به مباحث روزمره مربوط نمی‌شود. روشن است که از متخصصان و پژوهشگران شاخه‌های نظری‌تر و تخصصی‌تر فلسفه، همان‌قدر انتظار می‌رود

که نسبت به امور روزمره حساس باشند که از متخصصان علوم پایه و کاربردی، یعنی همان تعهدی که هر انسانی به طور عام و هر دانشوری به طور خاص باید به اطراف خود داشته باشد.

در انتها باید میان فیلسوف بودن و پیگیر فلسفه بودن با زندگی فیلسوفانه یا زندگی ملتزم به فلسفه تمایز گذاشت. ای بسا فیلسوفان بزرگ و فیلسوفان‌های باسوادی که در زندگی سیاسی و اجتماعی و حتی فردی خود التزامی به حتی اندیشه‌های خود ندارند و از سوی دیگر فراوانند کسانی که سواد یا ادعای فلسفی چندانی ندارند، اما فیلسوفانه زندگی می‌کنند، یعنی ملتزم به حقیقت‌اند، از صغارت خودخواسته به تعبیر کانت به در آمده‌اند و میان نظر و عملشان تناظر و پیوستگی وجود دارد.

پیروزی بر مصایب زندگی با سلاح فلسفه

آیا فلسفه می‌تواند در مشکلات دنیوی به کمک ما بیاید؟ از نظر فیلسوفان باستان، پاسخ این پرسش، روشن است. سیسرو می‌گوید: «فلسفه یک هنر پزشکی برای روح است.» وظیفه همدلانه فلسفه این است که ما را از رنج به سوی یک زندگی خوب هدایت کند، البته فیلسوفان معاصر محتاط‌ترند. آیا گستاخی نیست اگر فکر کنیم که یاد گرفتن فلسفه، ما را آماده نصیحت کردن می‌کند؟ کایران ستیا در کتاب جدیدش، مخالف این نگاه است. او با استفاده از مثال‌هایی که به دقت انتخاب شده‌اند، این موضوع را بیان می‌کند که فلسفه می‌تواند به ما کمک کند تا ناملایمات زندگی انسانی را پشت سر بگذاریم: درد، تنهایی، اندوه و غیره. کتاب ستیا، اساساً کتابی استدلالی نیست، بلکه بازتابی است که برای ارایه راه‌های جدید تفکر درباره رفتاری‌های روزمره طراحی شده است.

تشخیص مشکل، بخشی از این کتاب است. ترس از شکست در زندگی‌تان را در نظر بگیرید: از نظر ستیا این مساله تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که زندگی را دارای قوس روایی قابل تشخیصی در نظر بگیرید، چیزی که با پایان یافتن یک جست‌وجوی طولانی به اوج می‌رسد. اما لازم نیست چنین نگاهی به زندگی داشته باشید. بسیاری از چیزهایی که زندگی را دارای ارزش زیستن می‌کند، فرآیندها هستند، نه پروژه‌ها؛ فعالیت‌ها و نه خواسته‌ها. اگر قصد دویدن در ماراتن را داشته باشم،

در آن صورت آغوش خود را به روی شکست باز می‌کنم. اما اگر روی تجربه دوییدن تمرکز کنم، بدون توجه به مسافتی که طی می‌کنم، از چیزی ارزشمند بهره می‌برم. ارزش یک پروژه در تکمیل آن است و ارزش یک فرآیند در خود آن فعالیت؛ ترس از شکست هم ترجیح دادن یکی بر دیگری است.

نقش فلسفه در اینجا اساساً تحلیلی نیست. نمی‌توان در زمینه کنار آمدن با رنج، با آدم‌ها بحث کرد. در عوض، کتاب ستیا براساس بینشی از آیریس مرداک هدایت می‌شود؛ اینکه پیشرفت فلسفی، معمولاً شامل یافتن راه‌های جدید و بهتر برای توصیف بخشی از تجربه ماست. این نوع پیشرفت با منطق به دست نمی‌آید، بلکه نیازمند توجه و تفکر دقیق و توانایی ترسیم تمایزاتی است که بر مسائل ارزشمند نور افکنده است. بر این اساس، انسان زمانی در بهترین حالت خود قرار دارد که چیزی یا شخصی را به روشنی در نظر داشته باشد، مثلاً هنگام زندگی با دردهای مزمن.

اگر راهکارها، گاهی شکننده به نظر می‌رسند، این یک خطر ذاتی برای پروژه است. اهداف مولف این کتاب، ناتوانی‌های زندگی انسان به‌طور کلی است، اما بسیاری از مشکلاتی که ما را آزار می‌دهند، فردی هستند. فلسفه‌ای که با ترس‌های مختص ما سخن می‌گوید، به مراقبت‌های بهداشتی شخصی تبدیل می‌شود، اما ستیا به مساله اساسی‌تری توجه دارد؛ مشکلاتی که صرفاً به خاطر انسان بودن ما را رنج می‌دهد. هر راهکاری که در چنین سطح گنج‌کننده‌ای از شمول ارایه شود، همیشه با خطر بی‌معنا بودن مواجه است.

دلداري‌ها را چگونه می‌توان اندازه‌گیری کرد؟ چه تعداد از کسانی که برای پدر و مادر خود سوگواری می‌کنند، این را می‌پذیرند که پذیرش این وضعیت، بی‌وفایی نیست؟ آیا کسی که نگران پوچ بودن زندگی است، با فکر کردن به خطر انقراض، خیالش راحت می‌شود؟ شاید فلسفه فقط برای کسانی مفید باشد که قبلاً به حدس و گمان فلسفی تمایل دارند. این سخن کانت درست است که همه ما خواه‌ناخواه به گمانه‌زنی‌های فلسفی گرایش داریم و اصلاً چه جایگزین‌هایی برای این کار وجود دارد؟ خدمات درمانی بیش از حد، برای درمان عواقب غم و اندوه، تنهایی و مشکلات عاطفی مناسب نیستند. حداقل فلسفه ارزان‌تر از درمان است! و در جایی، همه ما باید با این واقعیت روبه‌رو شویم که ما و کسانی که دوست‌شان داریم، مخلوقاتی محدود و مشروط به اتفاقات جهان هستیم. هیچ زندگی‌ای که ارزش زیستن داشته باشد، عاری از رنج و درد نیست. بهتر است با وضوح و شفافیتی که فلسفه در بهترین حالت، آرزوی آن را دارد، روبه‌رو شویم. کتاب «زندگی سخت است» نوشته کایران ستیا در 240 صفحه از سوی انتشارات کورنر استون منتشر شده

است. کایران ستیا، استاد فلسفه دانشگاه ماساچوست است که از دیگر کتابهای او میتوان به «تشخیص درست از غلط» و «نیمه زندگی: یک راهنمای فلسفی» اشاره کرد.
منبع: گاردین به نقل از ایبنا

منبع: [www.aybina.com](#) 30 آبان 1401